

ایران - دست راست، اندیشه‌ی سیاسی - منطقه - جدای در اندیشه و پیشه

از میان چهره‌های تاریخی ایران معاصر میرجعفرپیشه‌وری یکی از بحث‌انگیزترین آنهاست. وی در دوران پرفراز و نشیب حیات سیاسی خود، که در این نوشته به شمه‌ای از سرآغاز آن اشاره خواهد شد، هم در عرصه عمل انقلابی و هم در زمینه طرح اندیشه‌های نو تجارب گوناگونی را پشت سر داشت، ولی در این میان با نقش مهم او در تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان در سال‌های بعد از شهریور ۱۳۲۰، نام پیشه‌وری بیش از هر چیز دیگر با رشته تحولاتی عجیب گشت که سوای انبوهی از ارزیابی‌های متفاوت و متعارض - از تعبیر به تجزیه طلبی گرفته تا تفسیر به تحقق حقوق دموکراتیک اقوام - اساساً طرح و بحثی بود در ارتباط با موضوع ساماندهی سیاسی.

آنچه پیشه‌وری در این دوره مطرح کرد - جدای از این موضوع که انگیزه طرحش در آن مقطع چه بود و به ویژه شکلی که به خود گرفت تا چه حد در حیطه کنترل او ماند - بحث جدید و دور از ذهنی محسوب نمی‌شد. این موضوع، با عنوان مشخص طرح انجمن‌های ایالتی و ولایتی، از صدر مشروطه در مقاطعی از آزادی‌های سیاسی هم به تجربه عملی گذاشته شده بود و هم کم و بیش موضوع بحث و مذاکرات مختلف بود. شخص پیشه‌وری نیز در حال و هوایی دیگر، بیست و سه سال پیش از آن که درگیر وقایع آذربایجان گردد، در دوره‌ای که به نام پرویز و دیگر اسامی مستعار در سال‌های نخست دهه ۱۳۰۰ شمسی در روزنامه حقیقت مقاله می‌نوشت آن را مورد بحث قرار داده بود. با توجه به

اهمیت موضوع، و به ویژه نقش پیشه‌وری در صورت بحث‌انگیزی که این بحث در مراحل بعدی به خود گرفت، نخست بخش‌هایی از این مقاله را که در اصل تحت عنوان «حکومت مرکزی و اختیارات محلی» در ۱۸ جوزا (خرداد) ۱۳۰۱ در روزنامه حقیقت منتشر شد نقل کرده، سپس بعد از اشاره‌ای به زندگانی سیاسی او در این دوره، نکاتی چند در ارزیابی این نوشته عنوان خواهد شد.

xxx

پیشه‌وری پس از تأکید بر اهمیت «حوزه‌های کوچک انتخابات» در تأمین منافع ملت به تجارب کشورهای مختلفی چون سوئیس، آمریکا، آلمان و روسیه شوروی و فرانسه اشاره دارد که با توجه به آگاهی و بصیرت اهالی هر منطقه به مسائل و نیازهای خود هر یک به نوعی «اصول مختاریت محلی» را رعایت کرده‌اند.

«در سابق گمان می‌کردند که با زور سرنیزه ممکن است اهالی یک مملکت را در اطراف یک حکومت مرکزیت داد. اما بعد از توسعه تمدن معلوم شد که زور سرنیزه لازم نیست. به وسیله اختیارات محلی و قوانین می‌توان به آسانی از تمام قوای اهالی مملکت استفاده نمود. بنابراین امروز می‌بینیم که حقوق و امتیازات اهالی محل یا به واسطه اصول فدراسیون یا انجمن و شوراهای محلی تأمین شده و حاکمیت یک شهر یا یک طایفه یا ایل از میان رفته و تمام اهالی مملکت دارای یک حق بالسویه شده‌اند و ممکن هم نیست حقیقتاً یک ایالت یا اکثریت اهالی را از حقوق خود محروم کرد.

«در مملکت یک حقوق عمومی و قوانین اساسی است که همه به آن‌ها علاقه دارند و البته آن را باید تمام نمایندگان ملت در یک جا مشترکاً حل کنند. اما بعضی مسائل مختص به اهالی یک محل است. مانند مسئله ماهی‌گیری در گیلان که اهالی خراسان ابداً از آن اطلاعی ندارند. یا موضوع زراعت تریاک خراسان که ربطی به گیلانی‌ها ندارد. در همچو مسائل البته باید اهل محل خودشان فکر کنند و قوانین مطابق احتیاجات خود وضع کنند. منتهی این قوانین نباید مخالف اساس قوانین عمومی باشد.»

دیدگاه پیشه‌وری در مورد لزوم و اقتضای اعطای نوعی «مختاریت محلی» کاملاً روشن است. وی برخلاف آن‌هایی که ایرانیان را به چند گروه جمعیتی، و هر یک با هویتی متفاوت، تقسیم کرده، «مختاریت» مورد نظر را بر این اساس مبتنی می‌ساختند، این موضوع را صرفاً در چارچوب اتخاذ ترتیبی می‌دید که «احتیاجات مخصوص» هر محل را برآورده سازد:

«هر چند بعضی‌ها قیام شیخ محمدخیابانی و کلنل محمدتقی‌خان را حمل به تجزیه آذربایجان و خراسان کرده‌اند. اما اساساً در خود اهالی محل احساسات مختاریت نبوده است. شرارت ایلات و کردها به این مقاله مربوط نیست و این‌ها آثار ملوک الطوائفی قدیم است. این را نمی‌توان انکار کرد که حکومت مرکزی تاکنون توجه تامی به ولایات معطوف نداشته و آن‌ها را از خود راضی نکرده و این که

آن‌ها تاکنون به فکر تجزیه نیفتاده‌اند، همان احساسات ایرانی‌ت بوده است و الا با این اصول اداره ممکن نبود از مردم جلوگیری شود. ما کار نداریم که در ابتدا چگونه بوده. شاید آذربایجانی‌ها از جنس مغول‌ها هستند، یا خراسانی‌ها از نسل عرب یا گیلانی‌ها از ملت دیگر یا کردها از نسل مدی بوده‌اند. این‌ها را امروز مدرک قرار دادن دیوانگی است. احساسات و عادات امروز تمام سکنه ایران، ایرانی‌ت همه را ثابت می‌کند. ولی در عین حال حکومت مرکز نمی‌تواند آن‌ها را قانع سازد. پس به طور خلاصه می‌توان گفت اهالی ایران همگی دارای یک احساسات بوده، فقط شرایط محلی هر ولایت متفاوت است. ایرانی‌ت مافوق همه نوع اختلافات است. یک نفر آذربایجانی خود را بهتر از شیرازی ایران پرست می‌داند. شاید شیرازی بهتر از خراسانی و اصفهانی بهتر از همه باشد. لیکن با وجود این باز هم شورش‌ها را [ناشی] از فکر تجزیه نمی‌توان گفت. حتی اگر دست خارجی در بین نبود، اسمعیل آقای سیمیتقو نیز مسئله استقلال کردستان را پیش نمی‌کشید.

ما ابداً از این پیش‌آمدها تعجب نداریم. برای این که در فوق گفتیم و در مقاله «ایلات» نیز اشاره کردیم که اهالی محل دارای احتیاجات مخصوصی هستند و حکومت مرکز نیز تا امروز یک سیاست مخصوص و معینی برای رفع آن‌ها تعقیب نکرده است و بنابراین اهالی نه راضی از حکومت مرکزی می‌باشند و نه حاضر برای تجزیه.»

به عقیده پیشه‌وری برخلاف برخی از احزاب مانند اتفاق و ترقی یا سوسیالیست ایران که در مرانامه‌های خود از «فدراسیون» ذکری به میان آورده بودند. . . . عقیده فدراسیون در ایران اساسی ندارد. زیرا اکثریت این مملکت بی‌علم و جاهل است و ما حالا آدم‌هایی را که بتوانند طهران را اداره کنند، نداریم و به طریق اولی اداره کردن ممالک کوچک امکان ندارد. پس فقط چاره در تشکیل انجمن‌های ولایتی است. با تشکیل این انجمن‌ها به خوبی می‌توان از فکر تجزیه و استقلال جلوگیری کرد و ایرانی‌ت را فوق تمام منافع خصوصی قرار داد. *مطالعات فرانسوی*
ایران حالا احتیاج به فدراسیون ندارد. امروز باید به واسطه توسعه اختیارات اهالی محل به مرکزیت دادن حکومت کوشید و الا روزه روز عدم رضایت اهالی توسعه یافته، فکر تجزیه تولید خواهد شد.

آن‌ها که تصور می‌کنند چند نفر مخبر السلطنه و فرمانفرما می‌توانند ایران را اداره کنند، وزیر و والی شده، بزرگان محلی را در عوض دزدها بکشند، یا به زور سر نیزه و پول وکیل شده، قوه مقننه را به دست بگیرند، البته با این فکر مخالف هستند. ما با آن‌ها کاری نداریم. زیرا عملیات آن‌ها در مقابل چشم تمام ایرانیان است و همین اعمال زشت و سوء اداره این کهنه‌هاست که مملکت دچار فلاکت شده و ولایات مجبور می‌شوند خود مستقیماً به اداره امور خود پردازند. چون که نتیجه استبداد و فشار ردالعمل است. سیاست منحوس امروز، فکر فدراسیون سهل است، فکر استقلال کامل را هم در کله اهالی جای می‌دهد. . . . انجمن‌های محلی برای خاتمه دادن به ملوک الطوائفی، صحت انتخابات،

ترقی تجارت و صنایع محلی وسیلهٔ بزرگی است و ضروری هم برای دولت ندارد. بالعکس اگر دولت همیشه یک قوهٔ علیحده باشد و ملت نیز با نظر منفی همیشه به حکومت نگاه کند، حکومت، ملت را گوسفند بداند و ملت حکومت را گرگ تصور کند، روز به روز بر خرابی و بدبختی افزوده خواهد شد. یکی از مهم ترین نکاتی که پیشه‌وری در این مقاله به درستی شناخته و مورد نقد قرار می‌دهد، صورت اولیه و ابتدایی خط مشی‌ای بود که در آستانهٔ تبدیل به یک سیاست رسمی در قبال ایلات و اقوام ایران قرار داشت؛ خط مشی‌ای مبتنی بر تجارب شکست خوردهٔ کشورهای چوَن عثمانی که تاریخ گواه نادرستی آن‌ها بوده است:

«ما چون می‌دانیم رجال امروزی این عقاید را تصورات باطل می‌دانند، به ایشان حمله و تعرض نمی‌کنیم ولی به آن‌ها که خود را از ملت می‌دانند، می‌گوییم که در موضوع ایلات سهو بزرگی را مرتکب می‌شوند. مثلاً بعضی‌ها که خود را هادی فکر دموکراسی، بلکه سوسیالیست می‌دانند، باز هم مصلحت‌بینی می‌کنند که باید روسای ایلات را تطمیع کرد که دست از شرارت یا فکر استقلال بردارند و برای صحت نظریهٔ خود، پان‌ترکیست‌ها را دلیل می‌آورند اما فراموش کرده‌اند که سهوهای همین حزب اتحاد و ترقی بود که سبب فتنای امپراتوری بزرگ ترک شده، اعراب بین‌النهرین را به آغوش انگلیس‌ها، فلسطین را به بغل فرانسه، ارمنی‌های آناتولی را به طرف روس‌ها یا یونانی‌ها انداخت.



اهالی ایران، از ترك تالر و كرد، ایرانیت را فوق تمام احساسات می دانند ولی باوجود این باید یک نوع اختیارات محلی به آن ها داد. اما عثمانی ها به اسم ترك و استبداد ملی، اعراب را از خود دور نمودند و حال آن که اگر اصول مختاریت محلی را قبول می کردند و عثمانی را یک دولت اسلامی یا یک دولت مختلف العناصر معرفی می کردند و عملاً احساسات سایر نژادها را به اسم پان ترکیزم تحقیر نمی کردند، دچار این اشکالات نمی شوند. ترك ها این مسائل را نفهمیدند و خواستند شورش اعراب را با سرنیزه و ارامنه را با قتل عام بخوابانند. ایرانی های ساکن اسلامبول را «عجم اشکی» گفتند و همه را بر ضد خود شورانیده، عثمانی را متلاشی کردند.

همچنین روسیه تزاری در مقابل تقاضای اهالی ترکستان، لهستان، تاتارستان، قفقاز و غیره به سرنیزه متوسل شده، سیاست پان اسلامیزم را تعقیب نموده و سلطنت تزاری را قربانی این سیاست سوء نمودند. از کجا معلوم است که اگر انگلیسی ها اعراب را به خود وانگذارند و دست از گریبان هندی ها و غیره برندارند، مانند روسیه تزاری و عثمانی مضمحل نخواهند شد.

ما در ایران این گونه اسارت های ملی را قائل نیستیم ولی بعضی نویسندگان های بی فکر، آذربایجان را ترك [خوانده] یا فلان ایل را ایرانی ندانسته، درباره آن ها سیاست علیحده تعقیب می کنند و این مسئله خطرناک تر از سیاست دولت می باشد. اگر بنا باشد نویسندگان های این فکرها را تلقین و حکومت نیز سیاست سابق را تعقیب کند، قطعاً از میان اهالی ولایات، ملت های جدیدی به زور احداث می کنند و دست خارجی نیز آن ها را تایید کرده، یک دفعه ملتفت می شویم که هرج و مرج مملکت را احاطه کرده است و فلان قسمت ایران را انگلیس ها مثل بین النهرین به اسم استقلال فلان طایفه در تحت تسلط خود درآورده است.

در هر حال دولت باید بدون تاخیر، انجمن های محلی را دعوت به انعقاد کند و اختیاراتی به اهالی بدهد و با آمال ملت مقاومت نکرده، آن ها را به کمک خود بطلد.

رتال جامع علوم انسانی

میرجعفر جوادزاده خلخالی (پیشه وری) هنگامی که این مقاله را نوشت حدود ۲۹ سال سن داشت، ولی به رغم جوانی تجارب فراوانی پشت سر گذاشته بود. در دوازده سالگی در نتیجه غارت شدن خانه و زندگی، همراه پدر و مادرش به باکو کوچید و ضمن فراشی در مدرسه ایرانیان، به تحصیل خود که از ده زادگاهش در حومه خلخال شروع شده بود ادامه داده، شغل معلمی اختیار کرد. پس از درگرفتن انقلاب فوریه ۱۹۱۷ به شاخه باکوی حزب دموکرات ایران پیوست و در پنج شماره از ۱۳ شماره ارگان آن، آذربایجان جزء لاینفک ایران، که از ۲۱ بهمن ۱۲۹۶ تا ۸ فروردین ۱۲۹۸ / ۱۰ فوریه تا ۲۹ مارس ۱۹۱۸ فرصت انتشار یافت مقالاتی مشحون از احساسات و وطن پرستانه نوشت. نام این روزنامه و همچنین مضمون اغلب مقالات مندرج در آن همان گونه که سلام الله جاوید، که در

آن زمان در باکو زندگی می‌کرده خاطر نشان ساخته «حاکمی از علاقه‌ایرانیان ساکن خارج به ایران» بود.^۱ آذربایجان جزء لاینفک ایران که جدای از نام روزنامه یکی از شعارهای شاخه آذربایجان [ایران] حزب دموکرات ایران هم بود، در واکنش نسبت به برداشت مغرضانه بعضی از روزنامه‌های قفقاز چون **تفلیسکی لیستوک** و **آچیق سوز** و... از جنبش دموکراتیک آذربایجان به رهبری شیخ محمدخیابانی برای روزنامه انتخاب شده بود. ناگفته نماند که کمیته باکو از کمیته آذربایجان حزب دموکرات پیروی می‌کرد و این امر در صفحات روزنامه آذربایجان جزء لاینفک ایران و روزنامه تجدد ارگان نهضت شیخ محمدخیابانی نیز منعکس است.

میرجعفرپیشه وری پس از متلاشی شدن کمیته باکوی حزب دموکرات به تدریج تحت شرایط و روحیات حاکم بر روسیه و جامعه پنجاه هزار نفری ایرانیان ساکن باکو و حومه آن، به تدریج به چپ گرایش یافت و به حزب عدالت، که بعدها به حزب کمونیست ایران تغییر نام داد، پیوست و به سردبیری حریت، ارگان آن رسید. غالب مقالات وی در روزنامه مذکور و دیگر مطبوعات کمونیستی چاپ باکو در این دوره نیز به مسائل ایران و ایرانیان ارتباط داشت.

پس از سرازیر شدن ارتش سرخ به قفقاز جنوبی و تشکیل جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان در بهار ۱۹۲۰ و پیاده شدن یکان‌های سرخ در انزلی و عقب نشینی نیروهای انگلیسی و واحدهای قزاق از گیلان که به تشکیل جمهوری شورایی ایران در گیلان منجر شد، جوادزاده نیز همراه گروهی از عدالتی‌ها به گیلان آمد و به فعالیت پرداخت. وی در جریان کنگره اول حزب کمونیست ایران، که در اوایل تیرماه ۱۲۹۹ در انزلی برگزار شد، به عضویت کمیته مرکزی برگزیده شد و در دولتی که به سر کمیسری احسان‌الله خان به دنبال کودتای سرخ بر ضد کوچک خان تشکیل گردید، کمیسر داخله شد و هم در این زمان بود که روزنامه کامونیست، ارگان حزب کمونیست ایران به مدیریت او انتشار یافت. کمیسری او در این دوره بیش از حدود یک ماه ادامه نیافت و پس از رسیدن حیدرعمواوغلو به رهبری حزب و انحلال کمیته مرکزی منتخب کنگره انزلی در جریان برگزاری کنگره خلق‌های خاور در باکو (شهریور ۱۲۹۹)، وی دوباره به عضویت کمیته مرکزی انتخاب شده، پس از مدتی برای فعالیت تشکیلاتی به تهران آمد.

جوادزاده پیشه‌وری در این دوره به جناح چپ حزب تعلق داشت و وقوع انقلاب سوسیالیستی را در آن دوره در ایران امکان‌پذیر می‌پنداشت. همین بینش بی‌گمان در موضع‌گیری‌ها و عملکردهای افراطی او در دوران حدوداً چهارماهه حضورش در گیلان تاثیر داشته است. چنین به نظر می‌رسد که برپایی جمهوری‌های سوسیالیستی در مسیر پیشروی یکان‌های ارتش سرخ در سرزمین‌های آسیایی روسیه بود که موجب شد چنان امیدواری‌های خوش‌بینانه شورانگیزانه‌ای در خاورزمین پدیدار شود. او در آن دوره چنان می‌پنداشت که با ورود ارتش سرخ به ایران «فقرا کاسبه انقلابی ایرانی» بر ضد حکومت مرتجع خود قیام کرده، به یاری آن‌ها، که نه در پی تصرف اراضی، بلکه به قصد کمک به

استقرار نظامی عدالت گستر مظفرانه پیش می‌تازند و نه بر ضد شعار «ایران از آن ایرانیان است»، بلکه مدافع شعار «زحمتکشان هر جا حاکم همان جا هستند» می‌باشند، بر سرنوشت کشور خود حاکم شده، به آبادی آن خواهند کوشید.^۲

اما از قرار معلوم تجارب اولیه، بسیاری از وابستگان حزب و از آن جمله شخص جوادزاده را به تجدیدنظر در باورها و عملکردهای خود واداشت: «پس از درهم شکستن جمهوری سوسیالیستی گیلان که حزب کمونیست به تحولی عمده تن در داده بود، هدف فعالیت‌های خود را از شمال به مرکز، به ویژه تهران سوق داد. حزب که دیگر از قیام‌های محلی سرخورده شده بود، به جای آن دولت را به تقویت اداره مرکزی تشویق کرد و از دعوت برای قیام مسلحانه عدول کرده، با قبول پلاتفورم کمینه خواه حیدرخان، در راه دموکراتیزه کردن بورژوازی، متحد کردن کشور بر ضد امپریالیسم بریتانیا، تحکیم سازمان حزب و تشکیل اتحادیه‌های کارگری ماندگار در ایران به کوشش پرداخت.»^۳

جوادزاده پس از آمدن به تهران به اتفاق کسانی چون کریم نیکبین و علی امیرخیزی به سازمان‌دهی و توسعه هسته‌های حزبی اقدام کرد و با همکاری سیدمحمددهگان، از رهبران جنبش اتحادیه‌ای در ایران، به تشکیل و هدایت اتحادیه‌های کارگری پرداخت. روزنامه حقیقت نیز بر مبنای چنین فعالیت‌هایی منتشر شد. جوادزاده فعال‌ترین نویسنده این روزنامه بود، که به مدیر مسئولی دهگان، از اوایل دی ماه ۱۳۰۰ تا اوایل تیرماه ۱۳۰۱ منتشر گردید و مقاله مورد بحث نیز یکی از هفتاد مقاله او در این مجموعه است. نوشته شدن چنین مقاله به دست کسی که ۲۳ سال و اندی بعد از آن با از سرگذراندن حادثه‌هایی که در این مجال بازگویی آن‌ها نیست، در رأس حکومت فرقه دموکرات آذربایجان قرار گرفت، جالب توجه و تعمق‌انگیز است. وی در این مقاله - همان گونه که ملاحظه شد- احساسات ایرانیت را عامل عمده‌ای می‌داند که اهالی ایالات و ولایات ناخشنود از سیاست دولت مرکزی را از لغزیدن در پرتگاه تجزیه طلبی باز می‌دارد.

نویسنده در شرایط آن زمان تشکیل انجمن‌های ولایتی را تنها راه جلوگیری از «فکر تجزیه و استقلال» می‌دانست و بر آن بود که بدین وسیله می‌توان «ایرانیت را فوق تمام منافع خصوصی قرار داد.» او تقویت حکومت مرکزی و نزدیکی و تفاهم دولت و ملت و یکپارچگی ملی را نیز «به واسطه توسعه اختیارات اهالی محلی» امکان‌پذیر می‌دانست.

بدیهی است که وی به هنگام نگارش مقاله مورد بحث به اصول ۲۹، ۹۰ تا ۹۳ متمم قانون اساسی در مورد انجمن‌های ایالتی و ولایتی و نیز مواد ۱۲۲ گانه قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی مصوب ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ مجلس شورای ملی نظر داشته است که در ادوار بعدی قانون‌گذاری و بر اثر اعمال نفوذ دولت‌های قدرت طلب عملاً مسکوت گذاشته شد. از قرار معلوم وی در آن تاریخ تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی، این نهادهای مردمی را وسیله‌ای می‌دانسته است برای جلوگیری از خودکامگی روزافزون رضاخان، که در حال تصرف پیاپی مواضع قدرت و نابودی بقایای دست‌آوردهای

دموکراتیک جنبش مشروطه بود.

در مواد مذکور متمم قانون اساسی، صلاحیت تشخیص و ترتیب «منافع مخصوصه هر ایالت و ولایت و بلوک» و «اختیار نظارت تامه در اصلاحات راجعه به منافع عامه»، البته به موجب قوانین مخصوص که بعداً به تصویب می‌رسد، به عهده انجمن‌های ایالتی و ولایتی که اعضای آن‌ها «بلاواسطه از طرف اهالی انتخاب می‌شوند» گذاشته شده است. اهم وظایف و حقوق شناخته شده، به موجب قانون انجمن‌های ایالتی^۴ و ولایتی نیز از این قرار بود:

انجمن‌های مذکور حق رسیدگی به شکایاتی را که از حکام ایالت و ولایت می‌رسد، دارد و در صورتی که رفتار آن‌ها را خلاف قانون یافت، به خودشان «اخطار نمایند، در صورت عدم ظهور نتیجه مراتب را به ادارات مرکزی دولت اظهار داشته، احقاق حق متظلمین را بخواهند.» و نیز می‌تواند اعتراضات خود را که «راجعه به منافع ایالت» باشد و نیز نظریات و پیشنهادهای خود «در خصوص ترتیب حوایج ادارات متعلقه به ایالت» را به وزارت خانه‌ها اظهار کند. اولیای دولت هم ملزم هستند که «چون انجمن‌های ایالتی بصیرت در امور و حوایج ایالات دارند... قبل از اقدام به تغییرات در ایالت رأی انجمن‌های مزبور را بخواهند، ولی مجبور به پیروی رأی آن‌ها نیستند.» صلاح اندیشی در جوهری که از خزانه دولتی برای مخارج عمومی ایالت به عنوان کمک داده می‌شود؛ اصلاح و تصویب بودجه ترتیب یافته توسط حاکم، که البته بایست برای اجرا به تصویب نهایی وزارت مالیه برسد؛ ابراز نظر درباره چگونگی «وصول و ایصال مالیات» در ایالت و تصویب مالیات ویژه برای تأمین مصارف محلی عام المنفعه چون راه و پل سازی و احداث مدارس و بیمارستان‌ها و... در ایالت و ولایت از حقوق دیگر انجمن‌های مورد بحث بود. به موجب همین قوانین رؤسای ادارات ایالت و ولایت موظف به دادن «اطلاعات کتبی و شفاهی» به انجمن‌های مذکور به درخواست آن‌ها بودند و آنان نیز می‌توانستند صورت مذاکرات جلسات خود را جهت اطلاع عموم در مطبوعات منتشر سازند.^۴

توضیح این که در آغاز تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان در سال‌های بعد از شهریور ۱۳۲۰ هم سخن از انتخاب انجمن‌های ایالتی و ولایتی می‌رفت. چنان‌که ماده ۲ بیانیه ۱۲ شهریور ۱۳۲۴، که در حقیقت پلاتفورم تشکیل فرقه به شمار می‌آمد و توسط شخص پیشه‌وری تدوین گردیده بود، موضوع بدین صورت بیان شده بود:

«برای اجرای همین منظور، لازم است انجمن‌های ایالتی و ولایتی هر چه زودتر انتخاب شده، شروع به کار نماید. این انجمن‌ها ضمن فعالیت نمودن در زمینه فرهنگ، بهداشت و اقتصاد، عملیات تمام کارمندان دولت را به موجب قانون اساسی مورد بازرسی قرار داده، نسبت به تغییر و تبدیل آن‌ها اظهار نظر خواهد کرد»^۵. اما چندی بعد بنا به تصمیم و تصویب کنگره ملی برگزار شده در ۲۹-۳۰ آبان ۱۳۲۴، که خود را مجلس مؤسسان نامید، «مجلس ملی» با توجیهاتی جای «انجمن‌های ایالتی و ولایتی» را گرفت. در ماده پنجم مصوبات این اجلاس آمده بود که «ضمن مراعات قوانین عمومی

مشروطه، خلق آذربایجان برای تأمین امور داخلی و مختاریت ملی، از قانون اساسی استفاده کرده، تشکیلات انجمن ایالتی را کمی توسعه داده، نام مجلس ملی به آن می‌دهد. بی آن که خللی به تمامیت و استقلال ایران وارد آورد، حکومت ملی خود را در داخل ایران به وجود می‌آورد».^۶

برای پرداختن به موضوع حکومت فرقه دموکرات آذربایجان و تحولات ناشی از آن احتیاج به مجال گسترده‌تری است. این یادداشت صرفاً قدمی بود به منظور گشودن زمینه‌ای برای بازخوانی مجدد مقاله مورد بحث و اصولاً طرح دوباره موضوعی مهم ولی فراموش شده.

گفتگو ۵۷

یادداشت‌ها

- ۱- ایران سوسیال دموکرات (عدالت) فرقه سی حقیقده خاطره لریم، تهران ۱۳۵۹، ص ۱۰.
- ۲- «ایران انقلابی»، آذربایجان موقت حربی انقلاب کومیتته سنین اخباری، ش ۳ (۲۳ مه ۱۹۲۰).
- 3-Abrahamian, *Iran Between two Revolutions*, Princeton 1982, pp. 128-29.
- ۴- برای اطلاع بیشتر ر.ک: مجموعه مصوبات ادوار اول و دوم قانون‌گذاری مجلس شورای ملی، اداره قوانین و مطبوعات مجلس شورای ملی، ۱۳۱۸، صص ۲۰، ۳۰، ۸۴-۶۲.
- ۵- شهریورین اون ایکی سی، تبریز ۱۳۲۵، صص ۲۰، ۳۰، ۸۴-۶۴.
- ۶- پیشین، ص ۲۲.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی